

۱۹ پیشینه آزادی

روایتی با خود

۱۹ اردیبهشت سالروز شهادت حسن قاسمی دانا. نخستین شهید مشهدی مدافع حرم است که در سال ۱۳۹۳ و در عملیات امام رضا (ع) آسمانی شد. این رزمنده که به دلدادگی اهل بیت (ع) شهرت داشت، در زمان شهادت ۳۰ ساله بود.



کارتون شهر



بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

غافل گیر و دیگر هیچ

امروز دیگر همه مان با گوشت و پوست و استخوان معنای اصطلاحاتی مثل جنگ ترکیبی یا جنگ وجودی را درک می‌کنیم و گستره‌شان را می‌فهمیم. حتی خوش خیالانی که فکر می‌کردند کمک آمده است و قرار است این‌ها بروند و آن‌هایی بیایند و با خودشان آزادی و رفاه و صلح و پیشرفت به ارمغان بیاورند هم لاقول توی دلشان بپوچ بودن این تصورات کارزونی را دریافته‌اند. اما به نظر می‌رسد ما هرچه در فاز نظامی جنگ همدل و سلحشور و جان برکفیم، در فازهای دیگر لنگ می‌زنیم. عرصه جنگ شناختی و مفهومی را به راحتی ما می‌دهیم و در جنگ اقتصادی حتی از عهده تصویر کردن میدان جنگ برای مردم عاجزیم.

تبعات حمله دشمن جنایتکار به زیرساخت‌های صنعتی و نتایج محاصره دریایی کم‌کم دارند چهره کره‌ی‌شان را نشان می‌کنند و تأثیرشان در اندازه سفره مردم و ترکیب محتویات سفره نمایان می‌شود، اما دستگاه فرهنگ و رسانه، که دقیقاً همینجا باید به میدان بیاید و ذهن‌ها را روشن کند، ساکت است و همچنان سیاست افتخار به شکوه مقاومت و نمایش دستاوردهای نظامی را که البته در جای خود لازم و ضروری است دنبال می‌کند.

مشکل همیشگی متولیان رسانه این است که خیال می‌کنند اگر مشکلی را نمایش ندهند و پیرامون مسئله‌ای صحبت نکنند، آن مشکل و مسئله فراموش می‌شود. اما مشکلات و مسائل در سطح جامعه جریان دارند و رسانه با بی‌توجهی به آن‌ها تنها مرجعیت خبری خودش را از دست می‌دهد و خودش را از اعتبار ساقط می‌کند.

کاش این بار به خودشان بیایند و از اشتباه‌هایشان در سال ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ درس بگیرند. پیش از آنکه بحرانی دیگر از راه برسد و مثل همیشه غافل گیر شویم. و دیگر هیچ.

روایت اول

کوله باری که هیچ وقت باز نشد

برای آن‌هایی که خانه‌هایشان را با یک چمدان ترک کردند و راهی شهرهای دور و نزدیک شدند و حالا به آغوش آرام شهرشان بازگشته‌اند

حضور چمدان‌ها برای شهر عادی تر شد؛ مثل یک تکه از دکور جدید. تازه در آن روزها یاد می‌گرفتم چطور می‌شود از طریق چمدان‌ها به آدم‌ها نگاه کرد. پسر نوجوان ۱۴ ساله‌ای را دیدم که دفترش را آورده بود و مادرش، از توی چمدان‌ها لباس شب گران قیمت را بیرون کشید و گفت: برای عروسی عاطفه خریدم.

رویا رویی با خود

وقتی آتش بس اعلام شد، اولین چیزی که دوباره معنایش تغییر کرد، همین چمدان‌ها بود. این بار بستن چمدان‌ها با عجله نبود. آدم‌ها با احتیاط، چیزهایی را که در این مدت اضافه کرده بودند، کنار می‌گذاشتند. لباس‌هایی که خریده بودند، سوغاتی‌های کوچک، دارو‌هایی که وسط نگرانی‌ها جمع شده بود.

مهم‌ها همین طور که لباس‌هایشان را تا می‌زد و توی چمدان می‌گذاشت، گفت: «شبی که نزدیک خونه مون روزن، موج انفجار سپهر رو گرفت... بچه‌ام وحشت کرده بود و من با گریه می‌دیدم توی خونه و نمی‌دونستم باید چی بردارم و چی برندارم.»

چمدان‌ها باید دوباره مرتب می‌شد. خوشحال نبود. حالش ترکیبی از امید و اضطراب بود. بازگشت، خودش یک نوع بحران بود. کسی نمی‌دانست وقتی به خانه برگردد، چه چیزی انتظارش را می‌کشد. وقتی مردم به شهر خودشان برگشتند، چمدان‌ها آخرین چیزهایی بودند که باز می‌شدند.

خیلی‌ها بعد از بازگشت، فهمیدند بخشی از آنچه آورده بودند، دیگر کارکرد قدیمی‌شان را ندارند. اگر تا دیروز عروسک قدیمی دختر بچه ۵ ساله، یک تکیه‌گاه روانی برای او و خانواده‌اش بود، بعد از بازگشت و بیرون آمدن از چمدان، نماد عبور از دل بحران بود. نماد روزهایی که همه چیز را رها کردند و رفتند اما بالاخره بازگشتند. انتخاب اینکه در لحظه بحران چه چیزی را باید با خود ببری، نوعی رویا رویی با خود عمیق است. در این انتخاب‌ها، آدم‌ها ناخواسته به خودشان جواب پی می‌دهند. سال‌ها بعد، اگر از آن‌ها پرسیم جنگ برایشان چه شکلی بود، شاید از شبی بگویند که اولین بار چمدان‌شان را بستند یا از روزی که بعد از آتش بس، آن‌ها را در خانه خودشان باز کردند.

خانوادگی، عروسک قدیمی یک بچه و دفترچه تلفن بود. بعضی‌ها حتی یک ظرف کوچک سبزی خشک یا قهوه جوششان را آورده بودند. انگار می‌خواستند وسط جنگ هم، عادت‌های روزمره صبحانه و عصرانه‌شان را حفظ کنند. یکی از زنان هم‌زمان، وقت باز کردن چمدانش گفت: «این کلید خونه‌ست... گذاشتم تو چمدون که گم نشه. کلید را نشانم داد. زنجیر کوتاهی داشت و رویش برجسب کوچکی بود یا یک شماره. بعد آرام ادامه داد: حتی اگه خونه نباشه، کلید رو نگه می‌دارم واسه خاطره. آن لحظه

چمدان‌هایی که باز نشده برکشند- طرح و ایده: مجید ادیبی، اجرا با هوش مصنوعی



سخنران رئیس‌جمهور سابق کشورمان پس از ۸ سال، درباره تهدید به بسته شدن تنگه هرمز فراگیر شده است

نتیجه بازی با دم شیر!

پس از تجاوز رژیم صهیونی-آمریکایی به خاک کشورمان، ایران در باسختی قاطع با بستن تنگه هرمز که تبعات سنگینی در تنها برای دشمنان این خاک که کل منطقه و جهان به همراه آورد، خود را به عنوان پیروز این نبرد تحمیلی و ابرقدرت جهانی به همگان ثابت کرد. اقدامی که نقل رسانه‌های جهانی شد و با اذعان جمعی کارشناسان و سیاستمداران، ضربه مهلکی به ترامپ و آمریکا وارد کرد.

حالا این روزها بریده‌ای از ویدئوی سخنرانی حسن روحانی رئیس‌جمهور سابق کشورمان در فضای مجازی بازنشر شده

وب کردی

کوچه

قدر محل ما و ضربه مضاعف!

پیرمرد گفت: اندکی صبر کن، می‌آید. خبر ماجرا به برادرزاده پیرمرد رسیده بود او همان لحظه لقمه را در کاسه گذاشته و برخاسته بود با اولیا حربه‌ای که به دستش رسیده، یک سنگ! رسیده - نرسیده سنگ را خواباند به گیجگاه قلدر و او را به خاک انداخت. مدت‌ها بعد که قلدر دوباره سرپا شد، باز هم از برخی یقه می‌گرفت اما به پیرمرد و خانواده و برادرزاده‌اش که می‌رسید، مثل یک بچه سر به زیر می‌شد. اما قلدر قسه ما، صرفاً یک فرد نبود؛ یک «وضعیت» بود. تجسم بی‌قانونی، برهم‌زننده موازنه، بازیگری که از خلأ اقتدار تغذیه می‌کرد و با نمایش جنون، هزینه پیش‌بینی‌ناپذیری را به دیگران تحمیل می‌کرد.

او به زبان ساده، همان بازیگری بود که در ادبیات راهبردی، با «بی‌ثبات‌سازی فعال» توصیف می‌شود. کسی که قواعد را نه می‌پذیرد و نه حتی وانمود به پذیرش می‌کند. جامعه محلی، تا مدتی با او به قاعده «تحمیل و توازن» رفتار کرد؛ هر ضربه‌ای، پاسخی در همان سطح می‌گرفت. این، شبیه همان الگوی کلاسیک «بازارزدنگی حداقلی» است؛ نه جنگ، نه صلح، بلکه مدیریت تنش در سطحی قابل تحمل. اما این الگو، یک نقص ذاتی دارد. اگر طرف مقابل، به

ترکیبی از قدرت سخت، جنگ روانی و نمایش بی‌قاعدگی، نظم را به چالش می‌کشند. تجربه نشان داده است که پاسخ‌های صرفاً متقارن، اگرچه لازم‌اند، اما کافی نیستند. آن‌ها پیام «توان پاسخ» را می‌دهند، اما الزاماً پیام «هزینه غیرقابل تحمل» را منتقل نمی‌کنند. اینجاست که مفهوم «ضربه مضاعف» اهمیت پیدا می‌کند. «مضاعف یا پلاس» یعنی همان شاخصه افزوده‌ای که محاسبات طرف مقابل را به هم می‌ریزد؛ این، جوهره بازارزدنگی مؤثر در جهان بی‌ثبات امروز است. ما هم در همین جهان با پدیده‌ای شبیه آن قلدر خود به چشم می‌بینیم. ما در برابر آمریکا و نوازه‌اش اسرانیل تا به حال موازنه را پله پله پیش برده‌ایم. شاید زمان آن رسیده باشد که این بار ضربه ما اضافه باشد. سنجدیده و حساب شده و پشیمان کننده. در جنگ نامتقارن این توان را داریم. ژئوپولیتیک این ظرفیت را ایجاد کرده است. منتهمی بجا و بموقع باید برگ‌های خود را روی میز بگوییم. اگر «بجا» جابه‌جا شود، اگر «بموقع» به بی‌موقع تبدیل شود، نتیجه چیز دیگری می‌شود. پس جواب به استکبار، مضاعف، بجا و بموقع، همین!

غلامرضا نبی‌آسری

فرشته نگار